

دین و جامعه از نگاه شهید مطهری

موسی حسینی

این مسأله امروز اهمیت بسیاری پیدا کرده است که آیا دین و ایمان در زندگی اجتماعی انسان جایگاهی دارد یا نه؟ آیا دین خلأی از خلأهای زندگی انسان را پر می کند یا نه؟ و اگر نقشی دارد آیا می توان جانشین و بدیلی برای آن یافت یا نمی توان؟ استاد مطهری از زوایای گوناگون به مسأله دین پرداخته است؛ منشأ و خاستگاه دین، ساختار و شاکله دین، علل و عوامل گرایش یا اعراض از دین و... اما مسأله جایگاه و نقش دین بویژه در زندگی اجتماعی انسان موضوعی است که می کوشیم آن را از نگاه استاد مورد بررسی قرار دهیم.

مبادی دین شناسی

نگاه مطهری به دین در همه ابعاد و زوایای آن بر پایه نوعی انسان شناسی است که ایشان در کتاب ها و آثار خود عرضه کرده است. انسان شناسی شهید مطهری آمیخته ای از انسان شناسی قرآنی و فلسفی است به این معنی که تعلیمات و آموزه های دینی را درباره انسان با نگاه تعلق و فلسفی به بحث می نشیند و از درون آن دیدگاهی از انسان عرضه می کند که ریشه در وحی دارد و تکیه بر عقل.

وی از اینجا شروع می کند که انسان یک نوع حیوان است و به همین لحاظ مشترکات زیادی با سایر حیوانات دارد، مانند میل به غذا، میل به جنس مخالف، میل به استراحت و... اما با این حال یک سلسله ویژگی هایی نیز دارد که او را از سایر حیوانات جدا می کند. این ویژگی ها از این قرارند:

۱. علم و آگاهی

انسان مانند سایر حیوانات علم و آگاهی دارد و می تواند محیط پیرامون خود را بشناسد. اما علم و آگاهی انسان از دو جهت با دیگر حیوانات متفاوت است، یکی در جهت گستردگی و دیگر در جهت عمق و ژرفا. از یک سو آگاهی انسان محدود به موارد جزئی پیرامون وی نمی شود، بلکه او می تواند آگاهی های عام و کلی نسبت به پدیده ها به دست آورد و جهان را به طور کلی بشناسد، و از سوی دیگر آگاهی های او اختصاص به ظواهر و نمودهای اشیاء ندارد، بلکه از نمودها عبور می کند و به عمق هستی و پدیده ها راه می یابد و می تواند قوانین حاکم بر هس تی را کشف کند.

۲. گرایش ها و تمایلات

انسان همانند سایر حیوانات از یک سلسله کشش ها و خواهش ها برخوردار است. اما در این جهت با دیگر حیوانات تفاوت دارد که کشش ها و تمایلات انسان دو مقوله ای است و به دو بخش تقسیم می شود؛ مادی و معنوی.

بر خلاف دیگر حیوانات که تمایلات و کشش های وجودی شان همه مادی و متناسب با نیازهای جسمی شان است، خواسته های انسان بر دو گونه است، برخی مادی و مربوط به جنبه حیوانی او و برخی معنوی و مربوط به جنبه ویژه انسانی او از قبیل حقیقت خواهی، خیرخواهی، خداخواهی، زیبایی خواهی

۳. استعدادها و توانایی ها

انسان از نظر جنبه حیوانی اش یک موجود بالفعل است، یعنی تمام گرایش ها و تمایلات مربوط به بعد جسمی اش از بدو تولد موجود است، اما از نظر جنبه انسانی یعنی گرایش های معنوی و آگاهی های کلی و ژرف، یک موجود بالقوه است، بدین معنی که انسان از این نظر تنها اس تعداد شدن دارد، و در طول زمان به تدریج در اثر عوامل گوناگون شخصیت انسانی اش شکل می گیرد و گرایش های معنوی و ادراکات کلی و عمیق پیدا می کند.

شهید مطهری در برابر آنهایی که انسان را صفحه کاغذی سفید می دانند که هرچه محیط و جامعه یا عوامل دیگر بخواهد بر صفحه وجودش می نویسد و بدان شکل می دهد، و در برابر آنها که او را موجودی کامل و تمام عیار می پندارند که از آغاز پیدایش همه چیز را دارد، می گوید انس ان نه آن است و نه این، بلکه او مانند یک نهال است که نسبت به ویژگی ها و کمالات انسانی اش تنها یک سلسله استعداد و توانایی های بالقوه دارد و از همین رو فلسفه تربیت چیزی جز پرورش آن استعدادها نیست.

۴. عقل و اراده

یکی از مهم ترین و بارزترین ویژگی های وجودی انسان پدیده عقل و اراده است. انسان بر خلاف دیگر حیوانات، نیرویی به نام عقل دارد که به او توان تجزیه، تحلیل، استدلال، تجرید و تعمیم قضا یا را می دهد و در پرتو آن می تواند آگاهی های خود را گستره و ژرفا بخشد. و همچنین از نیروی دیگری برخوردار است به نام اراده، یعنی نیروی انتخاب گری که برای او توان گزینش و ترجیح امیال و خواهش ها را فراهم می کند.

آگاهی های گسترده و ژرف انسان، از نیروی عقل سرچشمه می گیرد، و عمل انتخاب گری او برخاسته از دخالت عقل و اراده است.

۵. عصیان گری

پدیده عقل و اراده به انسان، قدرت انتخاب گری در حوزه تمایلات و خواسته هایش می دهد چنان که اشاره شده و همین امر زمینه یک پدیده دیگری را ایجاد می کند که از ویژگی های انسان است و بس و آن عصیان گری و مقاومت در برابر انگیزه ها و محرک های درونی است. دیگر حیوانات تأثرشان از تمایلات و تحریکات درونی به صورت طبیعی و غریزی است و هیچ گونه مقاومتی در برابر آنها ندارند.

اما انسان می تواند در اثر تدبیر عقلانی در برابر خواهش ها و امیال خود مقاومت کند و یا آگاهانه و ارادی به مخالفت با آنها برخاسته و بر آنها بشورد. اما از این نکته نباید غفلت کرد که انسان چنان که اشاره شد، در ابتدا یک حیوان بالفعل است و تمام حرکات و سکنات او تحت تأثیر کشش های درونی حیوانی او صورت می گیرد. تدبیر، مقاومت و عصیان هستند که پس از تربیت و رشد جنبه انسانی اش به ظهور می رسند و از آنجا که این رشد و تربیت، نوعی تمرین مقاومت در برابر عوامل بالفعل تحریکی است، فرایند دشوار و سختی است و از همین رو بیشتر انسان ها کمتر از آن متأثر می شوند و در نتیجه در همان حالت حیوانی باقی می مانند. پس عقل و اراده به رغم نقش مهم و متعالی آن در بیشتر انسان ها تحت تأثیر خواسته ها و کشش های حیوانی قرار می گیرد و نمی تواند آن چنان که باید ایفای نقش کند.

تأثیرهای دین در زندگی اجتماعی

از آنچه گذشت می توان نتیجه گرفت که هرگونه رویکرد متعالی و تکاملی انسان ها از قبیل زیست اجتماعی، آن گاه که در سطح عموم پدید می آید و اکثریت انسان ها یا همه آنان بدان متمایل اند، نیازمند عامل یا عوامل دیگری فراتر از عقل و اراده انسان است و از همین ج است که پای دین و وحی در میان می آید. شهید مطهری از سه جهت، دین را در زندگی اجتماعی مؤثر می داند که اینک به توضیح آن می پردازیم. ۱.

۱. دین و پیدایش جامعه

مطهری زندگی اجتماعی و تشکیل جامعه انسانی را یک امر فطری می داند و این همان نظریه فطرت است که پیش از ایشان علامه طباطبایی در المیزان ذیل آیه ۲۱۳ سوره بقره: (كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين و منذرين...) مطرح کرده اند و مطهری نیز با اس تناد به آیات چندی از قرآن کریم از قبیل: (يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكر و انثى و جعلناكم شعوباً و قبائل لتعارفوا...) (حجرات/۱۳) و (و هو الذى خلق من الماء بشراً فجعله نسباً و صهراً) (فرقان/۵۴) و (أهم يقسمون رحمة ربك نحن قسمنا بينهم معيشتهم فى الحيوة ال دنيا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات ليتخذ بعضهم بعضاً سخرياً...) (زخرف/۳۲) همین نظریه را به گونه ای تأیید می کند. ۲. بر مبنای این دیدگاه، دو عامل در تکون جامعه انسانی نقش دارد؛ یکی فطرت و دیگر دین که هم اینک به توضیح آن خواهیم پرداخت. برای فهم بهتر این نظریه لازم است به نظریه دیگری که شباهت زیادی با نظریه فطرت دارد، اما در واقع از یکدیگر متمایزند اشاره شود و آن نظریه طبیعی بودن زندگی اجتماعی است.

جمله معروفی از ارسطو نقل شده است به این صورت که انسان مدنی بالطبع است؛ یعنی طبیعت انسان اقتضای مدنیت و زندگی جمعی را دارد. این جمله به دو گونه تفسیر شده است که به یک معنی مطابق نظریه فطرت است و به معنای دیگر متفاوت با آن.

معنای ناسازگار با نظریه فطرت این است که انسان در طبیعت خودش در کنار امیال و گرایش های گوناگونی که دارد یک میل و گرایش هم نسبت به اجتماعی زیستن دارد و همین میل درونی او را می دارد که به زندگی جمعی روی آورد. این معنی را نه علامه می پذیرد و نه شهید مطهری، زیرا دریاور اینها انسان به حکم غریزه استخدام گری و سلطه طلبی که در وجود او تعبیه شده است نمی تواند میل درونی به اجتماعی زیستن داشته باشد، چون این غریزه جامعه را به سوی فروپاشی سوق می دهد.

اما این جمله معنای دیگری هم دارد که بر اساس آن معنی، نظریه طبیعی و نظریه فطری بیان گر یک واقعیت هستند و آن اینکه انسان بر اساس نوع آفرینش و به تناسب اعضاء و جوارح و دستگاه های وجودی اش یک سلسله نیازهایی دارد که بدون زیست اجتماعی و زندگی جمعی برآورده نمی شود. بنابراین نوع آفرینش و نحوه وجودی انسان یعنی فطرت، اقتضای آن دارد که زندگی جمعی تشکیل دهد و زندگی اجتماعی در واقع به حکم اضطرار شکل می گیرد و نه میل و رغبت ابتدایی. از همین جاست که نقش دین در تکوین جامعه انسانی آشکار می شود، زیرا از یک سو اقتضای فطری و وجودی برای اجتماعی زیستن هست و از سوی دیگر خوی استخدام گری و سلطه طلبی، که منافای با زندگی جمعی است. در چنین وضعیتی خداوند دین را تشریح می کند تا عاملی باشد برای کنترل و تعدیل خوی استخدام گری و از این طریق هموار شدن راه پیدایش زندگی اجتماعی. پس در حقیقت جامعه انسانی و شکل گیری زندگی جمعی براین دو عامل است؛ یکی فطرت و خصوصیت وجودی انسان، و دیگر دین به عنوان عامل برطرف کننده مانع ها. شهید مطهری در نقد نظریه مدنی بالطبع بودن انسان به معنای نخست می نویسد:

(از نظر ما نه نظریه کسانی درست است که بشر را به حکم طبیعت مدنی بالطبع می دانند و نه نظریه کسانی که او را ضد اجتماعی می دانند، زیرا در هر دو نظریه، دین، پدیده بعد الاجتماع فرض شده و خواسته اند درباره بشر منهای دین نظر دهند. به عقیده ما بشر منهای دین حکمی ندارد و بشر به علاوه دین، مدنی بالطبع است.)^۳

و همچنین می نویسد:

(اگر نبوت و دیانت خود یکی از عوامل تکوینی ضروری اجتماع شمرده شود همان طور که واقعاً هست، تناقض (ناسازگاری فطرت و خوی استخدام) حل می شود.)^۴

از این بیان دو نکته روشن می شود:

نخست، خطای کسانی که پنداشته اند مطهری دین و فطرت را در بحث تکون اجتماع انسانی یک چیز می داند. چنان که در این متن می بینیم.

(بنابراین استاد مطهری معتقد است که هر کدام از دو نظریه مدنی بالطبع بودن انسان و نظریه قرارداد اجتماعی از جنبه هایی قابل تأیید است، ولی با این حال ایشان بدون اینکه یکی از دو نظریه را به طور مطلق قبول کند اشکال اساسی هر دو نظریه را یاد کرده و در نهایت به ن ظریه فطرت دینی و الهی معتقد می شود، یعنی انسان بدون دین و فطرت الهی را قبول ندارد.)^۵

دوم، آن که نظریه فطرت، آن گونه که مطهری و علامه تبیین کرده اند، ناسازگار با عقل و اراده و انتخاب زندگی جمعی توسط انسان ها نیست، زیرا پس از اقتضای فطرت، انسان در برابر دو راهی قرار می گیرد که یا زندگی اجتماعی را انتخاب کند و استعدادهایش را به فعلیت برساند و یا زندگی فردی را برگزیند و به سوی نابودی پیش برود، او با به کارگیری عقل و اندیشه راه نخست را برمیگزیند و از همین رو اگر مقصود از نظریه قرارداد اجتماعی در بحث تکوّن جامعه همین مطلب باشد، نظریه فطرت می تواند شکل دیگر و کامل تر آن تلقی گردد، چنان که خود می گوید:

(پس می توانیم بگوییم که زندگی اجتماعی انسان، قراردادی و انتخابی است؛ انسان زندگی اجتماعی را برای خود به حکم عقل و اراده انتخاب می کند.)

خلاصه آن که بر اساس نظریه فطرت، اولاً، دین نقش تعیین کننده در تکوّن و پیدایش جامعه انسانی دارد، و ثانیاً، استقلال نسبی عقل و اراده انسان در انتخاب نیز محفوظ است.

۲. دین و پایداری جامعه

دین همان گونه که در پیدایش و شکل گیری جامعه انسانی نقش بنیادی دارد، در بقا و تداوم آن نیز مؤثر است و این نقش نه تنها از آن روست که تعدیل خوی سلطه طلبی و استخدام گری یک نیاز همیشگی است، بلکه از جهت قداست بخشیدن به قانون و ارزش های اخلاقی است.

استاد مطهری معتقد است که اساس جامعه بشری دو چیز است که اگر آن دو نباشد جامعه قوام پیدا نمی کند، یکی قانون و دیگر ارزش های اخلاقی مثل عدالت، مساوات، آزادی، همدردی و... و این دو آن گاه در جامعه مراعات می شوند و تحقق عملی پیدا می کنند که در نگاه انسان ها قداست بیابند و انسان ها به آنها عشق و دلبستگی داشته باشند و گرنه قانون و اخلاق به صورت ابزارهایی تلقی می شوند که پایداری آنها در گرو برآورده شدن نیازهای یک جامعه خاص است و در بیرون از آن جمع اهمیت و اعتباری ندارند، چنان که امروزه در جوامع غربی می بینیم. در این جوامع چون نگاه ابزار انگارانه به قانون و اخلاق می شود و خود آنها هیچ ارزش و قداستی ندارند رعایت آنها را فقط در محدوده افراد خود ضروری می دانند و نسبت به جوامع دیگر گویا قانون و اخلاق وجود ندارد و از هیچ گونه سلطه طلبی و زورگویی دریغ نمی کنند.

اکنون سؤال این است که چه چیزی به قانون و اخلاق، ارزش و قداست ذاتی می بخشد و آنها را از خدمت یک گروه خاص بیرون آورده و در خدمت بشریت قرار می دهد؟

شهید مطهری معتقد است که این کار تنها از دین بر می آید. این دین است که قانون گرایی و ارزش گرایی را در عمق و ژرفای ضمیر انسان به وجود می آورد و از این طریق به قانون و ارزش های اخلاقی حقیقت می بخشد. ایشان در این باره می نویسد:

(رکن اساسی در اجتماعات بشری اخلاق است و قانون. اجتماع، قانون و اخلاق می خواهد و پشتوانه قانون و اخلاق هم فقط دین است. اینکه می گویند اخلاق بدون پایه دینی هم استحکامی خواهد داشت، هرگز باور نکنید، درست مثل اسکنااس بدون پشتوانه است که اعتباری ندارد. مثل اعلامیه حقوق بشر است که فرنگیان منتشر کردند و می کنند و خودشان هم قبل از دیگران علیه آن قیام

کرده و می کنند چرا؟ چون متکی به ایمانی که از عمق وجدان بشر برخاسته باشد نیست... قانون هم همین طور است. آزادی چطور؟ آزادی هم همین طور است تمام مقدساتی که اجتماع بشر دار
د: عدالت، مساوات، آزادی، انسانیت و همدردی، هر چه که به فکر شما برسد، تا پای دین در میان
نباشد حقیقت پیدا نمی کند. ۶)

۳. دین و رشد جامعه

رشد و تکامل جامعه یک فرایند دویعدی است؛ یک بعد آن رشد و توسعه امکانات مادی و رفاهی
است و بعد دیگر، تعالی و تکامل افکار و اندیشه ها، اخلاقیات و به طور کلی فرهنگ و معنویت است.
تردیدی نیست که رشد جامعه در بعد نخست، نتیجه علم و تکنیک است و هر جامعه ای که از علم
و فن برخوردار باشد امکانات زندگی مادی اش فراهم تر است، اما رشد در بعد معنوی چه؟
شهید مطهری معتقد است که رشد و تعالی فرهنگی و معنوی جامعه که در حقیقت رشد انسانیت
انسان است جز از طریق دین میسر نیست. توضیح این مطلب بر پایه دو مقدمه استوار است:

۱. تکامل معنوی جامعه نیازمند تعریف دقیق از سعادت و کمال از یک سو و ارائه طرح و برنامه کلی
در جهت حرکت به سمت آن از سوی دیگر است. تا یک تصویر روشن از سعادت و کمال که بتواند
منبع الهام تکلیف ها و مسئولیت ها گردد ارائه نشود، و تا چارچوبی مشخص که بتواند جامع ه را در
مسیر صحیح قرار دهد تعیین نگردد، تکامل معنوی امری ناممکن خواهد بود.

۲. تعیین هدف و ارائه برنامه یادشده از عهده عقل بشر - چه عقل فردی و چه عقل جمعی - بیرون
است، زیرا هرگونه تلاش در جهت تعیین هدف و برنامه تکاملی نیازمند شناخت دقیق از انسان
است، و امروز تاریخ تلاش های فکری بشر نشان داده است که انسان یکی از ناشناخته ترین پدی ده
ها برای خودش است. و به قول شهید مطهری دو فیلسوف را نمی توان یافت که بر پیدا کردن راه
سعادت انسان، وحدت نظر داشته باشند.

از این دو مقدمه می توان نتیجه گرفت که جامعه برای رشد و تعالی معنوی خود نیاز به منبع
دیگری فراتر از عقل دارد که با توجه به واقعیت وجودی انسان، خطوط اصلی و شاهراه کمال و
سعادت را مشخص کند و عقل و علم را در درون آن خطوط به حرکت و تکاپو وا دارد. شهید
مطهری می نویسد:

(این چنین مکتبی را چه کسی قادر است طرح و پی ریزی کند؟ بدون شک، عقل یک فرد قادر
نیست. آیا عقل جمع قادر است؟ آیا انسان می تواند با استفاده از مجموع تجارب و معلومات گذشته
و حال خود چنین طرحی بریزد؟ اگر انسان را بالاترین مجهول برای خودش بدانیم به طریق اولی ج
امعه انسانی و سعادت اجتماعی مجهول تر است. پس چه باید کرد؟ اینجاست که اگر دیدی راستین
درباره هستی و خلقت داشته باشیم، نظام هستی را نظامی متعادل بدانیم، خلأ و پوچی را از هستی
نفی نماییم، باید اعتراف کنیم که دستگاه عظیم خلقت این نیاز بزرگ را، بلکه این بزرگ ترین
نیازها را مهمل نگذاشته و از افقی فراتر از عقل انسانی یعنی افق وحی، خطوط اصلی و شاهراه را
مشخص کرده است (اصل نبوت). کار عقل و علم، حرکت در درون این خطوط اصلی است. ۷)

از مطلب فوق، رابطه علم و دین نیز روشن می شود، چه اینکه هیچ گاه علم و عقل جای دین را در زندگی اجتماعی نمی گیرد و بر عکس دین نیز خلأ علم را پر نمی کند، بلکه این دو در واقع مکمل یکدیگرند. دین به جامعه انسانی هدف و مقصد می دهد و در انسان عشق و دلبستگی نسبت به آن ایجاد می کند، اما علم، راه رسیدن به آن را پیدا می کند. دین، هدف ساز است و علم، ابزار ساز، و به تعبیر زیبای شهید مطهری علم، توانستن است، و ایمان، خوب خواستن. ایمان، جهت می دهد و علم، سرعت. ۸.

پرسش اساسی که در این زمینه مطرح می شود این است که در چه شرایطی دین قادر است نقش خود را ایفا کند. آیا همین که جامعه یک دین را پذیرفت و افراد جامعه بدان ایمان آوردند کافی است که آموزه های دین سرنوشت بشر را رو به سوی سعادت تعیین کند و جامعه را به حرکت و تکامل و رشد وادارد، یا آن که طرح های دین و آموزه های وحیانی تا به مرحله حاکمیت بر جامعه دینی نرسد و در عمل جلودار حرکت جامعه نگردد، آنچه از دین انتظار می رود میسر نمی شود؟ گرچه مرحوم مطهری درباره پرسش یادشده بحث جداگانه ای نکرده است، اما از آنچه در زمینه نقش دین مطرح کرده و به اختصار از آن یاد شد، و از آنچه در مقوله حکومت و حاکمیت گفته است، می توان پاسخ پرسش یادشده را به دست آورد.

شهید مطهری در مقاله مدیریت و رهبری در اسلام از حکومت، با عنوان مدیریت اجتماعی نام می برد، و مدیریت اجتماعی را هم به معنای بسیج کردن نیروی انسان ها و بهره برداری صحیح از آنها می داند. این نظریه همان گونه که خود استاد یادآور شده است، ضرورت حاکمیت دین را به عنوان تمام کننده و کامل کننده هدایت های کلی ارائه شده نتیجه می دهد. ایشان در رابطه با تفاوت نبوت و امامت می نویسد:

(فرق نبوت و امامت در این است که نبوت، راهنمایی، و امامت، رهبری است. نبوت، ابلاغ، اخبار، اطلاع دادن، اتمام حجت و راهنمایی است. راهنما چه می کند؟ راه را نشان می دهد وظیفه اش بیش از این نیست که راه را نشان دهد، ولی بشر علاوه بر راهنمایی به رهبری نیاز دارد؛ یعنی نیازمند است به افراد یا گروه و دستگاہی که قوا و نیروهای وی را بسیج کنند، حرکت دهند، سامان و سازمان بخشند.) ۹

اگر جامعه دینی را جامعه ای بدانیم که هدایت های دینی برنامه زندگی آن است و حرکت های فردی و اجتماعی آن در پرتو راهنمایی دین شکل می گیرد، به طور قطع این هدایت ها و راهنمایی ها باید در شکل یک نیروی قوی و مسلط بر جامعه ظاهر شوند، تا جامعه بتواند به اهداف مورد نظر دین نائل گردد. و از همین رو شهید در آخرین سخنرانی ها و نوشته های خود، تز جدایی دین از سیاست را به شدت رد می کند و معتقد است که سیاست در بطن آموزه های دین به عنوان مرحله اجرایی و عملی آن نهفته است. ۱۰

۱. مطالب و ویژگی های فوق در بیشتر آثار استاد مطهری آمده است، اما فشرده آنها در کتاب (انسان و ایمان) موجود است.

۲. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، انتشارات صدرا، ۳۳۲/۲ و بیست گفتار، ۱۲۱.
۳. همو، مقالات فلسفی، ۱۵۶/۲.
۴. همان.
۵. باقی نصرآبادی، علی، سیری در اندیشه های شهید آیت الله مطهری، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۵.
۶. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ۴۰۰/۳ و ۲۴/۱۶ - ۳۰؛ همو، انسان و ایمان، انتشارات صدرا، ۳۴.
۷. همو، انسان و ایمان، ۴۲.
۸. همان، ۱۶.
۹. همو، مجموعه آثار، ۳۱۸/۳.
۱۰. همو، پیرامون انقلاب اسلامی، انتشارات صدرا، ۵۲.